

بازشناسی گفتمانی هویت شاهی در ایران باستان

حسین امانلو* - شجاع احمدوند**

(تاریخ دریافت: 1393/2/21 - تاریخ پذیرش: 1394/7/20)

چکیده

جستار این مقاله بازشناسی هویت شاهی در اندیشه سیاسی ایران باستان با استفاده از رهیافت تحلیل گفتمان است. شالوده اندیشه سیاسی ایران باستان بر قانده نظم آسمانی و الگوی سامان سیاسی استوار است که تمثیت امور مردم بر این اساس به عهده شاه آرمانی به عنوان عامل اجرای نیات آرمانی است. شاه در ایران باستان کامل‌ترین مردم و نماینده خدایان در زمین، قوانین آسمانی را اجرا می‌نماید. این مقاله به این سؤال می‌پردازد که سازه‌های هویت شاهی آرمانی در ایران باستان چگونه باید باشد تا آرمان‌شهر ایرانی را طوری رهبری نماید که جامعه‌ای قابل زیست و نمونه‌اعلای بهشت فرجامین باشد؟ فرضیه مقاله این است که این هویت از طریق نشانه‌هایی چون: فره، نژاد، عدالت و راستی، دین‌داری و پرهیزکاری، خویش‌کاری، خرد و عقلانیت، اقتدار و شجاعت، تعلیم و تربیت و آراستگی مفصل‌بندی شده و حول محور دال مرکزی، یعنی شاه به عنوان نماینده خدایان در روی زمین تثبیت شده‌اند.

واژگان کلیدی: ایران باستان، اندیشه سیاسی، شاه آرمانی، هویت، آرمان‌شهر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول) hosein.amanlou@gmail.com

shojaahmadvand@gmail.com

** دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

اندیشه سیاسی ایران باستان بر شالوده دو گونگی خیر و شر به مثابه غایت هستی و نظم آسمانی (اشه) به مثابه الگوی سامان سیاسی صورت‌بندی شده است. این شالوده مبتنی بر الگوی آرمان شهری به عنوان سرزمین مقدس، شاه آرمانی عامل نیات آرمانی و طبقات سه گانه اجتماعی تعین می‌یابد. مفهوم آرمان شهری مفهومی کلیدی، حرکت بخش و پویاست که برای تحقق پیروزی خیر بر شر و استقرار سامان سیاسی به مثابه بنیان‌های فلسفی و جهان بینی در ایران باستان کاربرد دارد. آنچه مهم به نظر می‌رسد این است که جامعه آرمانی یا آرمان شهر چگونه بایستی تحقق پیدا کند؟ آیا هر حاکم یا حکومتی قادر به پی‌ریزی شهر آرمانی است یا نه؟ در پاسخ به این سؤال محوری در اندیشه سیاسی ایران باستان، شاه آرمانی به عنوان عامل اجرای نیات آرمانی عینیت می‌یابد تا شهر آرمانی را رهبری نماید.

پرسش این است که سازه‌های هویت شاهی در ایران باستان چگونه باید باشد تا امور ایران شهری را به نوعی تمثیت نماید که جامعه‌ای قابل زیست و نمونه‌ای برای بهشت فرجامین باشد. به عبارت دیگر هویت شاه در ایران باستان مبتنی بر چه ملاک‌هایی است و شاکله‌های هویت او چیست؟ تا از «غیر» متمایز شده و در پیوستار شهر یاری بتواند آرمان شهری را تحقق بخشد.

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت که: تبیین هویت شاهان در ایران باستان بر اساس روابط، نشانه‌ها و مؤلفه‌های گفتمانی امکان‌پذیر بوده و عناصر و منابع سازنده هویت در درون جامعه و در تعامل با مجموعه‌ای از عوامل دیگر، در گفتمان موجود به دست می‌آید؛ بنابراین ملاک‌های هویت بخش شاه عبارت‌اند از: عناصر غیریت ساز، عناصر هژمونیک و سلطه آفرین، مفاصل و محدوده‌های هویت بخش و فاعلان و کارگزارانی که هویت شاهی را تجسم می‌بخشند.

تقسیم‌بندی‌های گوناگونی برای شناسایی و تبیین هویت شاه در ایران باستان ارائه شده است رضایی راد در کتاب *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*، آن را در دو بخش الزامات و صفات بحث کرده است، الزامات شامل: فره، نژاد، تربیت و صفات آرمانی شامل: اقتدار و آمریت، عدالت و زهد و دین‌داری است (رضایی راد، 1379:273). در

تقسیم‌بندی دیگری توسط فرهنگ رجایی در کتاب *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، اقتدار، فره و آیین به‌عنوان سه ویژگی هویتی شاه در ایران باستان نام برده شده است وی با استناد به شعر فردوسی «همش زور باشد هم آیین و فر» می‌گوید در زبان علم سیاست امروز، به‌سادگی می‌توان برای این سه مفهوم واژگان تخصصی امروزی برابر نهاد به ترتیب می‌توان از قدرت مؤثر، قرارداد اجتماعی یا قانون اساسی و شوکت یا جلال استفاده نمود (رجایی، 1372: 73).

در این نوشتار شناخت هویت شاه با ابتناء بر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موف صورت می‌گیرد. این هویت با تکیه بر صفات، الزامات، ویژگی‌ها و بایستگی‌ها در کنار مجموعه‌ای از عوامل گفتمانی همچون: غیریت‌سازی، عاملیت، هژمونی و مفصل‌بندی و نیز عمل کلی که در ایران باستان وجود داشته تحقق می‌پذیرد و در پی تجزیه و تحلیل این مسائل است که: هویت شاهی چگونه صورت‌بندی شده و دال‌های شناور آن کدام‌اند؟ محدوده هویت شاهی چیست و چگونه مفصل‌بندی و بازنمایی می‌شود؟ چگونه از طریق غیرسازی خود را نمایان می‌نماید؟ فاعلان و کارگزاران اجتماعی که هویت شاهی را تجسم می‌بخشند کدام‌اند؟ قدرت هژمونیک و سلطه آفرین شاه چگونه استقرار می‌یابد؟ بنابراین هویت شاهی آرمانی در ایران باستان را آن‌گونه که هست بررسی خواهیم کرد.

مفهوم شناسی هویت

اساسی‌ترین موضوع در هویت، خودشناسی است و مهم‌ترین سؤال: «من کیستم و چه مسئولیتی دارم.» هویت آن بخش از عناصر شخصیت انسان است که با عینیت پیدا کردن آن، فرد قادر می‌شود موضع خود را در برخورد با جهان و دیگران (غیر) و خویشتن، به‌صورت شایسته مشخص نماید (فوزی، 1385: 19). با توجه به اهمیت موضوع، مسئله هویت در دوران نوگرایی در متن مباحث گفتمانی قرار گرفت و مسئله‌ای به نام «فاعل شناسا» یا «سوژه» مطرح شد در واقع انسان در متن گفتمان بوده و از هویت انسانی به‌عنوان یک سوژه بحث می‌شود (فوزی، 1385: 23).

در لغت‌نامه دهخدا هویت به معنای تشخیص آمده است (دهخدا، 1381: 23596). در فرهنگ معین نیز «هستی و وجود و آنچه موجب شناسایی شخص شود» (معین، 1386: 5228). معنا شده است. در فرهنگ انگلیسی واژه هویت یا identity دو معنای اصلی دارد.

اولین معنا تشابه مطلق است، این با آن مشابه است. معنای دوم تمایز است که به‌مرور سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. به‌این ترتیب مفهوم هویت به‌طور همزمان میان افراد یا اشیاء دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد، از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت. هویت بدون غیر، مفهومی ندارد (جنکینز، 1381: 5).

گیدنز می‌گوید: «وجود «فرد» و حتی کمتر از آن مفهوم «خود» چیزی است که نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان ویژگی متمایز عصر تجدد ذکر کرد و فردیت، در تمام فرهنگ‌ها ارزشمند بوده و بر این اساس پرورش استعدادهای فردی نیز به نحوی از انحاء صورت گرفته است» (گیدنز، 1378: 111). ادگار مورن در کتاب *هویت انسانی* به‌گونه‌ای دیگر این تشابه و تفاوت (غیریت) را تعبیر می‌کند. مورن موجودیت فرد را در سوژه بودن او می‌داند «مفهوم فرد تنها هنگامی معنا می‌دهد که مفهوم سوژه را در برگیرد» (مورن، 1382: 92). هویت اجتماعی در دو حوزه شکلی و ظاهری مثل اسناد، ابنیه و لباس، پرچم، محدوده جغرافیایی و محتوایی شامل افتخارات، احساسات، ادراکات، آرمان‌ها، ذهنیت جامعه و مظاهر فرهنگی مثل زبان، دین، آداب و رسوم قابل بررسی است (علیخانی، 1386: 67). هویت در خلأ مطرح نمی‌شود حتماً یک (Self) خود و یک غیر (Other) وجود دارد و گونه شناسایی نمی‌شود (افروغ، 1380: 8). هویت، مفهوم اجتماعی است که روانشناسان و جامعه شناسان به آن توجه کرده‌اند فروید بحث (Ego) خود را در کنار (id) نهاد و فرا خود (Superego) مطرح می‌کند.

هویت عبارت است از مجموعه خصوصیات و مشخصات اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی همسان که بر ماهیت یا ذات گروه، به معنی یگانگی یا همانندی اعضای آن با همدیگر دلالت کند و آن‌ها را از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آن‌ها متمایز (غیریت سازی) نماید (الطائی، 1382: 139).

با توجه به تعاریف فوق، نگارنده معتقد است: هویت احساسی است که یک فرد یا گروه بر اساس نوع بینش و نگرش، تعلق خود را به یک کشور، جامعه یا نهاد و مجموعه خاص نشان می‌دهد. تاریخ مشترک، قلمرو و جغرافیا، تاریخ، زبان، هنر و میراث علمی و ادبی مشترک و... از وجوه این هویت هستند؛ بنابراین موجب پیوستگی و همراهی و چسبندگی اعضای یک جامعه به یکدیگر می‌شود؛ اما درعین حال، هویت دارای بعد سلبی یعنی جداکننده و شناساننده نیز هست. این دیگری در قالب‌های گوناگون غیر، بیگانه،

رقیب، مخالف و دشمن متبلور می‌شود. هویت موجب تمایز و شناسایی فرد از غیر می‌شود. پس مسئله اصلی در بیان هویت، غیریت و تمایز است.

چارچوب نظری: رویکرد گفتمان

هویت موضوع میان‌رشته‌ای است که بیشتر از همه در روانشناسی و علوم اجتماعی بحث شده است. البته در حوزه‌های فلسفی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و... نیز مد توجه است. هرچند رویکردهای نظری به هویت گوناگون است اما غالباً در تحلیل هویت سه نظریه جوهرگرایی، ساخت‌گرایی اجتماعی و گفتمانی وجود دارد. هرچند نظریه مختار این پژوهش گفتمان است ولی اشاره به دو الگوی نظری دیگر نیز می‌تواند در تبیین موضوع مؤثر باشد.

- **نظریه جوهرگرایی یا ذات‌گرایی:** در این دیدگاه آنچه به انسان هویتی معنادار می‌بخشد جوهری ثابت و پایدار است. ضعف این رویکرد در عدم درک تغییرات ایجاد شده در هویت است.

لاک و دکارت را چهره‌های مشهور نظریه جوهر‌گرایانه باید دانست. مفهوم مدرن فلسفی از هویت بر این عقیده استوار است که در انسان هسته درونی یا «خود» وجود دارد که از بدو تولد ظاهر شده و طی زمان به تدریج گشوده می‌شود. لاک معتقد است خود به عنوان خاطره خوبی‌ها و بدی‌ها، به عنوان یک امر واقعی در آگاهی و استمرار آگاهی در زمان شکل می‌گیرد. این رویکرد به وجود هسته سخت و پایدار هویت انسانی اعتقاد دارد. خصوصیات را به نحو ذاتی در خود و جامعه قرار داده که هویت او را پدید آورده و قوام می‌بخشد (اکبری، 1384: 319-318).

- **نظریه ساخت‌گرایی اجتماعی یا جامعه‌پذیری:** طبق این رویکرد هویت برساخته اجتماع است. انسان‌ها آن را درجایی کشف نکرده‌اند بلکه ساخته و پرداخته شرایط اجتماعی انسان‌هاست. معناساز بودن هویت بر ساختگی بودن آن دلالت می‌کند و خاصیت ذاتی واژه‌ها و اشیاء نیست بلکه نتیجه توافق یا عدم توافق و موضوع قرار داد بوده و می‌توان درباره آن گفتگو کرد. پس هویت امری ثابت، ذاتی و از پیش تعیین شده نیست بلکه همیشه باید ساخته شود (گل‌محمدی، 1381: 225). این رویکرد جامعه‌شناسی بوده که هویت را از رهگذر متقابل فرد و جامعه بررسی می‌نماید. جامعه‌شناسان هویت را محصول

فرایند اجتماعی شدن می‌دانند که با تحقق فرایند اجتماعی شدن هویت یا «من اجتماعی» پیدا می‌کند. فرد با اکتساب رفتار یاد می‌گیرد که با گروه و جامعه سازگاری می‌کند. خانواده، گروه، هم‌سالان، مدرسه و وسایل ارتباطی جمع عوامل اجتماعی شدن هستند (اکبری، 1384: 321).

نظریه سازه‌گرایی هویت بر دو قسم کنش متقابل اجتماعی (شکل‌گیری هویت در جریان روابط و تعاملات اجتماعی) و رویکرد دیالکتیکی (شکل‌گیری هویت در ساختار و قدرت سیاسی) تقسیم می‌شود (زهیری، 1389: 63).

- **نظریه گفتمانی:** هویت در این رویکرد از طریق نظام‌های فرهنگی که ما را احاطه کرده‌اند شکل یافته و تغییر می‌یابند. لذا هویت فرآورده تاریخی است. در این نظریه به هویت از منظر تاریخی نگاه می‌شود نه زیست‌شناختی.

انسان موضوع هویت‌های گوناگون در زمان‌های مختلف است همواره در حال تغییر است؛ بنابراین آنچه قابل تأمل و بررسی است صرفاً منطق تکرارپذیری نشانه‌ها و نهادهای هویتی از بستر یک گفتار دیگر است. قدرت و دانش در هر عصری هویت انسان را رقم می‌زند و هویت خود را در درون همبستگی‌ها و سرزمین‌ها می‌یابد. هویت آدمی همواره در درون قدرت همچون مومی شکل‌پذیر است (اکبری، 1384: 322).

هویت دستاوردی گفتمانی به حساب می‌آید که در درون قلمرو روابط و تفسیر زبان شناختی معنا پیدا می‌کند. در چارچوب مفهوم گفتمانی، هویت شاه در ایران باستان، صرفاً نه یک امر عینی و واقعی و نه یک امر ذاتی، پایدار و تغییرناپذیر است، بلکه از راه اتکا به نقش معنادار رفتارها و سیستم‌های معانی در درون‌متن و در جامعه آن زمان تعریف می‌شود و مبتنی بر عناصر گفتمانی شامل: مفصل‌بندی، غیریت‌سازی، عناصر هژمونیک و سلطه و عامل یا کارگزار اجتماعی صورت‌بندی می‌شود؛ بنابراین مفاهیم عاملیت، ضدیت، قدرت و سلطه در این بحث ملاک است. در این نوشتار با استفاده از نظریه گفتمان لاکلاو و موف به بازشناسی هویت شاه در ایران باستان خواهیم پرداخت.

الف - مفصل‌بندی: هویت از طریق یک گفتمان و موقعیت گفتمانی بازنمایی شده و به‌طور رابطه‌ای و در درون گفتمان شکل می‌گیرد و همانند گفتمان سیال و تغییرپذیر است. نظریه رابطه‌ای گفتمان در درون خود عناصر و رفتارهایی از جامعه را دارد که ما را متوجه فرایندهای سازنده گفتمان‌ها می‌نماید (مارش و استوکر، 1384: 202-201). مفهوم

مفصل‌بندی عبارت است از: گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آن‌ها در یک هویت جدید (هوارث، 1377: 163).

نوعی نسبی‌گرایی در این نظریه وجود دارد هیچ عنصر بنیادینی برای معنادهی و هویت بخشی به پدیده‌ها وجود ندارد عناصر متفاوتی که جدا از هم بی‌مفهوم هستند وقتی در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد هم می‌آیند هویتی نو کسب می‌کنند ربط این عناصر از طریق مفصل‌بندی صورت می‌گیرد (منوچهری، 1390: 107)؛ بنابراین هویت در مفهوم مفصل‌بندی گفتمانی مطرح بوده و در درون‌متن و در مقابل دیگری شناخته می‌شود طی فرایند مفصل‌بندی عناصر درون یک گفتمان معنا یافته و تبدیل به دقایق یا وقته می‌شود و به نظم گفتمانی می‌رسند.

عناصر و وقته‌ها: عناصر نشانه‌هایی‌اند که معنای آن‌ها تثبیت نشده و گفتمان‌ها سعی در معنادهی به آن‌ها دارند و دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته‌اند. برعکس وقته‌ها یا دقایق موقعیت‌ها و عناصری هستند که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده و به معنای موقت دست یافته‌اند (منوچهری، 1390: 107).

ب- غیریت‌سازی: مفهوم غیریت‌سازی زمانی معنی دارد که گفتمان‌ها به طرد و نفی همدیگر پردازند لذا غیریت‌سازی معلول برخورد گفتمان‌ها در پدید آوردن معنای خاص برای نشانه‌ها در درون گفتمان است.

غیریت‌سازی در سه جنبه است، نخست اینکه، روابط غیریت‌سازی و ضدیت که همواره شامل تولید «دشمن» یا «دیگری» است، برای تأسیس مرزهای سیاسی اهمیت دارد. دوم اینکه، شکل‌گیری روابط خصمانه و غیرسازانه و تثبیت مرزهای سیاسی، امری محوری برای تثبیت بخشی از هویت صورت‌بندی‌های گفتمانی و کارگزاران اجتماعی است و سوم اینکه، تجربه ضدیت نمونه‌ای است که محتمل و حدودی بودن هویت را نشان می‌دهد (منوچهری، 1390: 117) و (مارش و استوکر، 1384: 205).

ج- هژمونی یا سلطه: هژمونی در مفهوم رایج به سیادت و رهبری اشاره دارد ولی در تلقی لاکلاو و موف به همان میزان که بیانگر رهبری سیاسی است دال بر رهبری ذهنی و روانی است که بر اساس شکل‌بندی گفتمانی به دست می‌آید؛ بنابراین در بستر گفتمان هژمونیک، عناصر وارد روابط خصمانه و مقاومت می‌شوند که منجر به معنادار کردن دال‌های شناور می‌شود. مثلاً می‌توان از لیبرالیسم به‌عنوان گفتمان هژمونیک یاد کرد. مارش

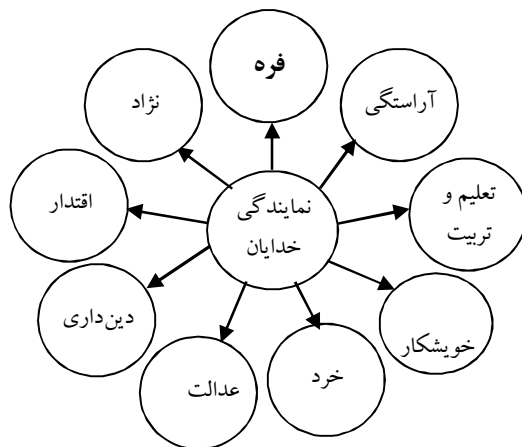
و استوکر سه موضوع را درباره‌ی استیلا ارائه می‌دهند، اولاً رفتارهای استیلاجویانه نوعی از رفتارهای مفصل‌بندانه هستند و قواعد مسلطی را تعیین می‌کنند که صورت‌بندی‌های اجتماعی را می‌سازند، دوماً لازمه رفتارهای استیلاجویانه ترسیم مرزهای سیاسی است از این‌رو رفتارهای استیلاجویانه اغلب شامل به‌کارگیری قدرت است زیرا موضوع تحمیل خواسته بر دیگران است و سوم اینکه لازمه رفتارهای استیلاجویانه، در دسترس بودن دلالت‌های شناور است که توسط گفتمان‌های موجود تثبیت شده‌اند (مارش و استوکر، 1384: 209). هژمونی از منظر غیریت‌سازی به تعیین هویت می‌رسد.

د- عاملیت یا کارگزار اجتماعی: پرسش از عاملیت و کارگزار اجتماعی در نظریه گفتمان که ادعای فهم و تبیین نقش مردم را در جوامع دارند از اهمیت بالایی برخوردار است. برخلاف ذات‌گرایی و تعیین‌کنندگی سوژه در نظریه مدرنیسم، از منظر گفتمان، فرد سوژه خودمختار نیست بلکه انسان آزاد خودمختار و اراده‌مند عصر روشنگری در فلسفه عقل‌گرای دکارت و نگرش فردگرایانه لاک، در آراء پست‌مدرن محو می‌شود. آلتوسر معتقد است که سوژه‌ها توسط رفتارهای ایدئولوژیک ساخته می‌شوند و شیوه زندگی انسان‌ها (سوژه) متأثر از یک ایدئولوژی است که هویتی به کارگزاران اجتماعی درباره شرایط زندگی‌شان می‌دهد (مارش و استوکر، 1384: 207). سوژه‌ها از راه عمل مفصل‌بندی گفتمانی و به‌واسطه شیوه‌های سخن گفتن موقعیت‌گذاری می‌شوند.

دقایق گفتمان هویت شاهی

در جهان‌بینی و مبانی فلسفی ایران باستان، نظام این جهان از نظام و آیینی که سرتاسر عالم را به‌هم پیوسته و بر همه امورات آن حاکم است اخذ شده است. شاه نیز از این مقام مستثنا نیست. ویژگی‌ها و صفات بایسته مقام شاهی هرچند که از آیین زرتشت اهورامزداپی اقتباس می‌شود اما در کنار سایر عوامل و در درون گفتمان جامعه آن زمان قابل فهم هستند. عناصر و نشانه‌های گفتمانی شاه به‌عنوان دال‌های شناور برای کسب استراتژی هژمونی در قالب مفصل‌بندی مشخص، بر اساس منطق تمایز و غیرسازی با سایر طبقات به شاه هویت می‌دهند.

گفتمان هویت شاهی در ایران باستان



در این راستا دال‌های شناوری چون مقام دینی شاه، فره شاهی، نژاد، اقتدار، دین داری، عدالت، خرد، خویشکاری، تعلیم و تربیت و آراستگی و... به کار برده می‌شود تا دال مرکزی هویت به مثابه نمایندگی خدایان در روی زمین محقق شده و هویت شاه در اندیشه سیاسی ایران باستان بازنمایی شود.

دال مرکزی: نماینده خدایان

دال مرکزی گفتمان شاهی در ایران باستان قرار گرفتن شاه به عنوان نماینده خدایان در روی زمین و سامان دادن به زندگی مردم بر اساس خواسته‌های خدایان است؛ بنابراین شاه مجری قوانین آن خدایان در روی زمین است. در این گفتمان، مقام شاهی به واسطه جهان‌بینی دینی خاستگاه الهی پیدا می‌کند تا بتواند امورات عالم را هدایت نماید.

در متون پادشاهان هخامنشی، پیروزی‌ها و کارهای بزرگ را به خواست و یاری اهورامزدا نسبت می‌دهند. شهریار مظهر اهورامزدا و ایزدان و رفتار آن‌ها سایه مثال اعلای قدسی و به طور کلی انسان پارسا، خلیفه قدسیان بر روی زمین است. چنان‌که در رساله پهلوی ماتیکان یوشت فریان آمده است شهریار نزدیک‌ترین موجود به اهورامزدا و امشاسپندان است (ماتیکان، 1365: 65)؛ و «اگر چنین نباشد فره ایزدی او را ترک کرده و ظلم و ستم را بر مردم روا می‌دارد و آئین الهی را پاس نمی‌دارد چونان ضحاک و افراسیاب و اسفندیار» (مجتبایی، 1352: 12).

در رساله یوشت فریان، آخت جادوگر از یوشت می‌پرسد: «چیست آن چیزی که در گیتی به هرمزد (اهورامزدا) و امشاسپندان همانند است؟ یوشت جواب داد اندر گیتی دهد به هرمزد و امشاسپندان همانند است و جای دهدان گرودمان روشن است و دستیاران دهدان، همانند امشاسپندان اند و دهدان پادشاهان اند» (ماتیکان، 1365: 55).

داریوش نیز همچون خشایار شاه، هویت و شاهی خود را به اهورامزدا نسبت می‌دهد و خود را برگزیده اهورامزدا می‌داند: «اورمزدا (اهورامزدا) را خواست چنین بود که در همه زمین مرا برگزید و مرا شاه کرد» (مجتبایی، 1352: 13). بر این اساس دروغ و بدکرداری در نزد شاه جایگاهی ندارد. چنانچه داریوش (خطاب به خود) چنین می‌گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود از دروغ بپرهیز. مرد دروغ‌گو را نیک گوشمال کن. اگر چنین می‌اندیشی کشور من در امان است (مجتبایی، 1352: 33). اردشیر دوم نخستین کسی است که جز اورامزدا، خدایان دیگر یعنی «میثره» و «آناهیتا» را به نام در کتیبه‌های خود یاد می‌کند و حفظ و حمایت خود را از آنان خواستار می‌شود (مجتبایی، 1352: 15).

بهترین گواه برای تثبیت عنصر نمایندگی خدایان برای شاه ایران این بود که او را موجودی سرشار از نیروهای ایزدی تصور می‌کردند و او را پس از مرگ نیز پرستش و ستایش می‌کردند. به عنوان مثال، بگپاتس هفت سال بر سر گور داریوش تقاعد گزیده بوده است. توصیف اسکندر از گور داریوش و قربانی اسب به عنوان یکی از تجلیات اهورامزدا، نشان از قداست او داشت (سموئیل، 1380: 54).

شاهان هخامنشی، مانند شاهان بین‌النهرین پیش از آنها، منبع عمده علوم غیبی بودند زیرا از راه خواب و یا واسطه‌های دیگر با خداوند ارتباط داشتند (سموئیل، 1380: 57). پیام‌های ایزدی، نه تنها از راه خواب، بلکه به صورت رویدادهای خارق‌العاده بر شاه ظاهر می‌شد که شاه به یاری مغان آنها را حل می‌کرد. خشایار شاه کسوف (481 ق. م.) را علامت اضمحلال یونان شمرد (سموئیل، 1380: 57).

با این تفصیل، در گفتمان ایران باستان، شاه ایران خلیفه اهورامزدا بر روی زمین محسوب می‌شد زیرا شاه از اراده و خواست او بهتر از هر کسی آگاه بود. در کتیبه خشایار شاه آمده است «خدای بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید که آسمان را آفریده که انسان را آفرید که برای انسان شادی آفرید که خشایار شاه را شاه کرد یک شاه از میان بسیاری و یک فرمان روا از میان بسیاری» (سموئیل، 1380: 64).

پس از مشخص شدن دال مرکزی، دال‌های شناور حول چهار محور **مفصل‌بندی**، **غیریت‌سازی**، **هژمونی و عاملیت** مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

الف - مفصل بندی: هویت در مفهوم مفصل بندی گفتمانی در درون متن و در مقابل غیر شناخته می شود. طی فرایند مفصل بندی، عناصر درون یک گفتمان معنا یافته و تبدیل به دقایق یا وقته می شود و به نظم گفتمانی می رسند.

فره شاهی (داشتن تقدس و سرشت ایزدی)

از مظاهر هویت بخشی شاهان ایران باستان فره (کیانی) شاهی است که با آن، تفاوت را بیان می نماید. فره شاهی به شاه هویتی می داد که هرگاه از او رخت برمی بست شاهی او نیز از بین می رفت. در واقع فره شاهی به عنوان نماد هویت شاه، فقط در شخص شاه می توانست باشد و کس دیگری شایسته آن نیست. اولین فره شاهی هویت بخش در داستان جم در بندهای 34-30، یشت 19 این چنین آمده است: «جمشید خوب رمه، دیر زمانی شاهی به هر هفت کشور شاهی کرد. بر دیوان، مردمان، جاودان، پریان، کویان و کرپانها چیره شد. به گاه او هم جانوران و مردان هر دو بی مرگ و بی زحمت بودند. آبها و گیاهان تمام ناشدنی بود. به هنگام شاهی او، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. تا زمانی که جم خوب رمه پسر و یونگهان شاه بود پدر و پسر چونان برنایان 15 ساله با هم می گشتند این:

چنین بود که تا او در این فرجام دروغ را به دل خود راه داد
چون او دروغ را به دل خود راه داد فر آشکارا به پیکر مرغی از او بگسست
پس جمشید خوب رمه ناکام و بی آرام گشت از پی نهانگاهی در جهان همی گشت»
(کریستین سن، 1350: 5-6).

فر مهم ترین نیرویی است که مردمان ایران باستان به ویژه شاه را یاری می نماید مأخذ و منبع اصلی مفهوم فر در آیین شاهی در ایران باستان اوستاست که در بخش یشتها در زامیاد یشت از کرده یکم تا پانزدهم به تفصیل سخن گفته شده است. «فر نیرویی است ایزدی اهورایی که با هر کس همراه شود او را پیروز و توانا و شکوهمند و شکست ناپذیر می سازد» (دوستخواه، 1366: 290). فری که از آن امشاسپندان است آن شهریاران تیزبین بزرگوار بسیار توانای دلیر اهورایی نیستی ناپذیر... و امشاسپندان که یاور و پشتیبان آفرینش «هورامزدا» هستند (دوستخواه، 1366: 292-290). فری که از آن خاندانهای ایرانی و زرتشت پاک است و فری که افراسیاب تورانی نابکار به آرزوی ربودن آن از دریای فراخ

کرت جامه از تن بر گرفت و شناکنان از پی آن شتافت (همان، 301). فری که به کیخسرو پیوست برای نیروی خوب ساخته‌اش، برای برتری پیروزمندانه‌اش، برای فرمان خوب روان شده و دگرگون ناشدنی‌اش و... (دوستخواه، 1366: 305).

فری که به سوشیانت پیروزمند و دیگر یارانش پیوسته است بدان هنگام که آنان گیتی را از نو بسازند (دوستخواه، 1366: 308). بدین سان فرکیانی برای یاری مردان پاک و دین مزدپرستی، پناه خاندان‌های ایرانی و جانوران پنج‌گانه است (دوستخواه، 1366: 304). در متون زرتشتی انسان جایگاه والایی دارد و کامل‌ترین آفریده خدا در روی زمین تلقی می‌شود و شاه نیز در این نگرش، به نسبت برتری آدمیان به سایر موجودات در قیاس با سایر مردم برتری دارد. چنانچه فردوسی یکی از شاخصه‌های هویت شاهی را در شاهنامه گوهر (فره) نقل کرده است.

هنر با نژاد است و با گوهر است سه چیز است و هر سه به‌بند اندرست
هنر کی بود تا نباشد گهر نژاده بسی دیده‌ای بی‌هنر

گهر آنک از فر یزدان بود نیازد به بد دست و بد نشنود (فردوسی، 1382: 250-249).

لذا فره، هنر (تعلیم و تربیت)، نژاد و خرد از مؤلفه‌های هویت شاهی است که تفاوت‌ها و مرزها را مشخص می‌نمایند. در کتاب مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی نیز از الزامات شاه آرمانی (فره، نژاد، تربیت) و صفات شاه آرمانی (اقتدار و آمریت، عدالت، زهد و دین‌داری) نام می‌برد.

الزامات شاهی تا حدودی فطری است در حالی که صفات، عارضی و اکتسابی است حتی تربیت نیز ذاتی امر شهریاری است زیرا شاهی که تربیت شاهانه نداشته باشد بلافاصله سرنگون می‌شود (رضایی راد، 1379: 273).

تعلیم و تربیت

اصولاً تعلیم و تربیت شاهان در ایران باستان در دو بعد جسمی و روحی قابل تجزیه و تحلیل است که تربیت جسمی آنان تا سن چهارده سالگی و تربیت روحی از سن پانزده سالگی شروع می‌شود در اکثر متون مربوط به ایران باستان، تربیت شاهان به هنرهای اکتسابی تعبیر شده و آن را به دودسته، هنرهای تن و جسم و هنرهای ذهن و فضایل رفتاری تقسیم می‌کند. شاه علاوه بر یادگیری این هنرها وظیفه ترویج و اشاعه آن‌ها را نیز به عهده

داشت. کریستین سن می‌نویسد: «عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنتی به قسمتی از تعالیم نائل می‌شدند و در تحت ریاست آموزگاران تعلیم می‌یافتند. خواندن و نوشتن و حساب و چوگان‌بازی و شطرنج و شکار در آنجا فرامی‌گرفتند و پانزده‌سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی اوست و هر جوانی بایستی در این سن دیانت را از روی اوستا بداند و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد» (کریستین سن، 1317: 438).

بر این اساس با نگاه تحلیل گفتمانی به هویت شاهان، دقایق هویت شاه در روابط و تعاملات درون جامعه و غیریت‌سازی با سایر طبقات سه‌گانه (دینیاران، رزمیاران و پیشه‌وران) مفصل‌بندی می‌شود.

فتح‌اله مجتبابی به نقل از افلاطون از قول سقراط می‌گوید: «پس از آنکه فرزندی در خاندان شاهی زاده شد او را به دست دایگان ناشایست نمی‌سپردند بلکه بهترین خواجهگان و پرورش‌دهندگان را بر او می‌گماردند تا در پرورش اندام‌های او مواظبت شایسته به جای آورند و فرزند خاندان شاهی چون به هفت‌سالگی رسید او را بر اسب می‌نشانند و نزد استاد سوارکاری می‌برند و شکارگری می‌آموزند. در 14 سالگی او را به دست چهار آموزگار که آموزگاران شاهی نامیده می‌شوند می‌سپارند یکی فرزانه‌ترین آموزگار که آئین زرتشت اهورامزداپی را که پرستش ایزدان است به وی می‌آموزد و کارهای بایسته شاهی را به او تعلیم می‌دهد. آموزگار دوم دادورزترین کسی است که راست‌گویی را به او می‌آموزد، سومین آموزگار پرهیزگارترین مردم است که می‌آموزد شاه بر نفس خویش حاکم بوده و بنده شهوات و خواست‌های نفس نگردد. چهارمین آموزگار هم دلیرترین است که شجاعت را به وی می‌آموزد» (مجتبابی، 1353: 27).

گزنفون در کتاب کوروش‌نامه با اشاره به قوانین تعلیم و تربیت در ایران باستان می‌گوید: مردم در غالب کشورها فرزندان خود را به میل خویش تربیت می‌نمایند ولی در ایران باستان تربیت معطوف به خیر عامه و مصالح مملکتی بود همچنان که کوروش طبق سنت و قوانین و آداب ایرانی رشد و پرورش یافت. در قوانین ایرانی رذایل اخلاقی ممنوع بوده و مردم باید طوری تربیت شوند که محتاج به مؤاخذه نباشند. تعلیم و تربیت در ایران باستان برای چهار طبقه اطفال، جوانان، مردان و پیرمردان در محل‌های مشخص شده و بر

اساس تکالیف معین انجام می‌شده است لذا هر کدام از طبقات اگر تربیت خاص خود را ندیده باشند، نمی‌توانند وارد طبقه بعدی شوند (گزنفون، 1380: 11-7).

داریوش در خصوص تربیت جسمانی خود می‌گوید: «ورزیده‌ام هم به دست و هم به پا، سوار کارم سوار کار خوب، کماندارم کماندار خوب هم پیاده هم سواره، نیزه اندازم نیزه انداز خوب هم پیاده هم سواره و هنرهایی که اورمزد (اهورامزدا) به من داده است و توانسته‌ام که نگهدارشان باشم، به خواست اورمزد هر چه کرده‌ام با این هنرها کرده‌ام که اورمزد به من داده است» (مجتبایی، 1353: 29).

با این چهار فضیلت، شاه در ایران باستان هویت مقدس و متمایز از سایر مردم پیدا کرده و بقا و سعادت جامعه در گرو فضیلت و شرافت شاهی است. جامعه از شاه الگو می‌گیرد و این چهار نشانه در جامعه نیز جاری می‌شود.

ب- غیریت‌سازی: از آنجا که در غیریت‌سازی هویت‌ها به طرد و نفی همدیگر می‌پردازند پس روابط غیریت‌سازی و ضدیت، همواره شامل تولید «دشمن» یا «دیگری» است که برای تأسیس مرزهای هویتی اهمیت دارد. لذا در ایران باستان نیز شکل‌گیری روابط خصمانه و غیرسازانه و تثبیت مرزهای هویتی، امری محوری برای تثبیت بخشی از هویت شاه در میان صورت‌بندی‌های اجتماعی است.

تأیید الهی

در گفتمان و اندیشه سیاسی ایران باستان فقط شاه راستین باید مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین باشد چنین شاهی مورد تأیید الهی و سلطنت او نیز سلطنت خدا در زمین است، اما اگر حاکمی ظلم و ستم روا دارد و جهان را به تباهی بکشاند هویت او اهریمنی بوده و به فرجام بد خواهد افتاد. در برابر شاه آرمانی غیریتی وجود دارد که مرزبندی خود را با هویت شاه آرمانی متمایز می‌کند. بر اساس منطق گفتمانی هر چیزی در ارتباط با غیر هویت می‌یابد و شاه آرمانی نیز در ضدیت و غیریتی که با آن برقرار می‌شود هویت می‌یابد، لذا در برابر شاه آرمانی، شاه غیر آرمانی نیز وجود دارد. فتح‌اله مجتبایی می‌گوید: «اگر کسی به ناحق بر این مسند تکیه زند و داد آیین الهی را نگه ندارد و ظلم و ستم بر مردم روا دارد کار گزار نیروهای اهریمنی خواهد بود و جهان را به تباهی خواهد

کشید و خود چون ضحاک و افراسیاب و (چون همه کسانی که در شاهی داریوش آشوب برپا کرده بودند) به بدفرجامی خواهد افتاد» (مجتبایی، 1353:120).

به گفته مجتبایی در ادبیات ایران باستان به شاهی خوب و شاهی بد بارها اشاره شده است. چنانکه در دینکرت آمده است: «پایه‌های شاهی خوب، دانایی، راستی و نیکی است و زمان آن زمان ایزد است و نشان آن گسترش داد اندر جهان و آبادانی، آسانی و دانایی و راستی و نیکی است و بلندی یافتن دانایان و راستان و نیکان دیگر که بزرگی را درخورند... و پایه‌های شاهی بد، نادانی، دروغ‌زنی و زشت‌کاری است و زمان آن زمان دیوان است نشان آن آلودگی جهان به بیدادگری است و ویرانی و نادانی و دروغ‌زنی. بلندی یافتن نادانان و دروغ‌زنان و ناچیز شدن آنان که بزرگی را سزاوارند و بزرگ شدن آنان که پستی را درخورند» (مجتبایی، 1353:122).

شاهی خوب و بد در ادبیات ایران باستان مظهر هویت‌بخش شاهان ایرانی بوده که با اعمال و نیات خود باعث رواج خوبی یا بدی می‌شوند. در شاهنامه برای معرفی هویت خوب و بد شاهان داستان‌های زیادی گفته شده است.

زبیدادی شهریار جهان همه نیکویی‌ها شود در نهان نزاید بهنگام در دشت گور شود بچه‌باز را دیده کور (فردوسی، 1382:185) در داستان بهرام گور نیز در شاهنامه که پس از گم کردن راه، به میهمانی مرد پالیزبان درآمده بود نقل شده است که پس از آزرده شدن بهرام از دست زن پالیزبان، بیدادگری به دل راه داد، بلافاصله تأثیر اندیشه‌اش را در حال و وضعیت حیوانات دید و فوراً از نیت خود پشیمان شد.

به دل گفت پس شاه یزدان‌شناس که از دادگر کس ندارد هراس

درشتی کنم زین پسی روز چند که پیدا شود مهر و داد از گزند

بدین تیره اندیشه پیچان نخفت همه شب دلش با ستم بود جفت

(مرد پالیزبان به چراگاه رفت)

بیاورد گاو از چراگاه خویش فراوان گیاه برد و بنهادپیش

به پستانش بر دست مالید و گفت به نام خداوند بی‌یار و جفت

تهی بود پستان گاوش ز شیردل میزبان جوان گشت پیر

چنین گفت با شوی کای کدخدای دل شاه گیتی دگر شد بران

ستمکاره شد شهریار جهان دلش دوش پیچان شد اندر نهان

.....

چو بیدادگر شد جهان دار شاه ز گردون نتابد بیاست ماه
به پستان‌ها در شود شیرخشک نبودى به ناهه درون نیز مشک
پس از پشیمانی پادشاه:

زن فرخ پاک یزدان پرست دگر باره بر گاو مالید دست
به نام خداوند زردشت گفت که بیرون گذاری نهن از نهفت
ز پستان گاوش بیارید شیر زن میزبان گفت کای دستگیر
تو بیداد را کرده‌ای دادگر و گرنه نبودى ورا این هنر

از آن پس چنین گفت با کدخدای که بیداد را داد شد باز جای (فردوسی، 1382:699 -
698) پستان گاو که خشک شده بود پس از پشیمانی شاه دوباره گاو شیردار شد.
این اشعار گویای هویت الهی شاه در ایران باستان است که مخصوص مقام شاهی بوده
و او را از دیگران متمایز می‌ساخت.

خویش‌کاری (کار و پیشه خاص هر طبقه)

آشکارترین غیریت‌سازی شاه با سایر طبقات و مردم در مفهوم خویش‌کاری
مفصل‌بندی شده است. شاه به‌عنوان کارگزار اجتماعی فعال و ظایفی کاملاً مشخص و
تمایز از سایر طبقات دارد و از طریق غیرسازی با سایر طبقات هم‌مونی و برتری خود را
حفظ می‌نماید. به گفته مجتبیایی در ایران باستان اساس معیشت و نظام اخلاقی جامعه بر
اصل خویش‌کاری یا خود آیینی طبقات قرار داشته و بر هر کس لازم بوده که تنها به کار و
پیشه‌ای که خاص و بایسته طبقه اوست بپردازد. در ادبیات دینی نیز حفظ این آیین و روش
واجب دانسته شده و تجاوز از حدود طبقاتی یعنی همه‌کاره بودن گناه شمرده شده است
(مجتبیایی، 1353: 50-51).

کریستین سن از شاه ایرانی به‌عنوان شاه نمونه یاد می‌نماید. شاه نمونه ایرانی: 1- اغلب
بنیان‌گذار بوده که دوره از تاریخ را آغاز می‌کند، چنین شهریارى یا بنیان‌گذار سلسله
تازه‌ای ست و یا پس از یک دوره آشوب و نابسامانی سیاسی و اجتماعی، مردم و کشور را
سامان می‌بخشد. نخست فاتح و فیروز‌گری است که دولت تباہ و بیدادگر را می‌اندازد. 2-
سامان‌بخش روزگاری نوین و پردازنده تعلیمات اجتماعی و دیوانی و بنیان‌گذار شهرهاست

که قنات‌ها، پل‌ها و کاروانسراها می‌سازد و تمدن و فرهنگ را زنده و غنا و فراوانی را در جهان فزون می‌کند. 3- رهبر معنوی مردم خویش است. به تعبیری هر یک از شاهان نمونه‌مردی فرزانه و رهنمون نیز هستند (کریستین سن، 1350:56). چنین گفتمانی در ایران باستان، شاه را از سایر مردم و طبقات ممتاز و متمایز می‌کند و به‌طور کامل به او هویتی متفاوت عطا می‌کند.

خویش‌کاری شاه با طبقات فرق دارد. شاه چون سایه آن مثال اعلی و ورای طبقات است داشتن صفات شاهی گویای جامعیت و اعلیت شاهی است نه چیز دیگر؛ لذا پس از پافشاری بر ساختار طبقاتی تمایز و جدایی خویش‌کاری شاه با خویش‌کاری سایر طبقات و اصناف، شکل عملی به خود می‌گیرد (رضایی راد، 1379:313).

سام پهلوان خطاب به منوچهر می‌گوید:

از این پس نوبت ماست رزم تو را جای تخت است و شادی و بزم
کار کرد و پایگاه شهریاری از سایر طبقات به‌ویژه پهلوانان جدا بوده و پهلوانان این
جدایی را مشروع و پذیرفتنی می‌دانستند. سام در جواب آنان که می‌خواستند او را به
شهریاری برگزینند می‌گوید:

به شاهی مرا تاج باید بسود؟ محال است و این کس نیارد شنود (رضایی راد، 1379:313).

ابن خلدون درباره‌ی کاوه همی‌گوید که: «او (کاوه) خود دعوی پاشاهی نکرد بلکه به پادشاهی مردمی از خاندان جمشید اشاره می‌کرد زیرا جمشید از اعقاب اوشمنگک پسر افرواگ، نخستین پادشاهشان بود» (ابن خلدون، 1375:176). مجموعه نقل و قول‌ها حکایت از تمایز خویش‌کاری شاه با سایر طبقات در اندیشه سیاسی ایران باستان دارد.

تمایز خویش‌کاری شاه و موبدان نیز بر جایگاه شاه در ایران باستان تأکید دارد. رضایی راد در کتاب مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی امر شهریاری را از موبدی جدا دانسته و آن را همچون تفکیک جهان‌پهلوانی و شهریاری امری نهادی می‌داند. مصلحت‌کشورداری یک چیز و مصلحت‌خرد و دین به‌عنوان مراجع قانون‌گذاری و وجدان اخلاقی فرد چیز دیگری بود (رضایی راد، 1379:315).

آراستگی فردی

آراستگی هم یکی از نشانه‌های شاهی به شمار می‌رود. هویت شاهی در ایران باستان در بعد فردی، بر اساس سیرت و صفات اخلاقی برگزیده شناخته می‌شدند که آن‌ها را از دیگران متمایز کرد. تناسب اندام و زیبایی چهره و برازنده بودن شاهی در ایران باستان نشانه هویت ساز شاهان ایرانی در گفتمان ایران باستان است. «غلب مورخان از فر و شکوه و هیبت و سطوت شاهان توصیف کرده‌اند و این معنی را به تفصیل نگاشته‌اند به‌طور کلی شاهان ایرانی همان‌طور که دارای سیرت نیکو و فضائل اخلاقی بودند به زیبایی و توانایی جسمی و برازندگی و آرایش و تزئینات لباس نیز اهمیت خاص می‌دادند» (رضوانی و ملک‌زاده، 1349: 82). در آئین زرتشتی آنان که از نظر جسمانی زشت و مریض هستند به اهریمن منسوب شده و تندرستی و زیبایی، فضیلت اهورائی و از خصوصیات شاه آرمانی است.

سیما، آراستگی، زیبایی و پوشش شاهان ایرانی نماد هویت آنان است. «در تاریخ بلعمی چنین نوشته شده که ستاره‌شناسان به خسرو پرویز گفته بودند که تو را پسری خواهد آمد که در یکی از اعضای بدن نقصی خواهد داشت و خاندان سلطنت ساسانی در پادشاهی او از میان خواهد رفت. خسرو پرویز پسران خود را در قلعه‌ای زندانی کرد و مأمورانی بر آن‌ها گماشت تا نگذارند زنی پا به آن قلعه نهد. شهریار پسر بزرگ خسرو پنهانی یک نفر را پیش شیرین فرستاد و از او پنهانی زنی خواست شیرین زن سیاهی به نزد شهریار فرستاد و آن زن از شهریار به یزدگرد سوم حامله شد. یزدگرد چون به 5 سالگی رسید خسرو پرویز از وجود او آگاه شد و شیرین را گفت او را برهنه کند تا اندام او را ببیند و همه اندام او درست بود» (رضوانی و ملک‌زاده، 1349: 38).

در کتاب *مجموع التواریخ*، هم صورت و هم سیرت اردشیر اول پسندیده شرح داده شده است. تردیدی نیست که اردشیر (بنیان‌گذار ساسانی) از زیبایی چهره و اندام مناسب به حد اعلی برخوردار بوده است (رضوانی و ملک‌زاده، 1349: 40).

از مجموعه تصاویر به دست آمده که در چهره شاپور اول پسر اردشیر حالت قدرت شاهنشاهی بوده است و حتی عظمتی ماوراء عظمت آدمی مشاهده می‌شود. قدی بلند، سینه‌ای فراخ، بازوانی قوی، چشمانی درشت، ابروانی پیوسته، بینی موزون و... داشته است (رضوانی و ملک‌زاده، 1349: 43). در وصف قباد نیز او را با گونه‌ای برجسته و پیشانی

درشت و بینی نسبتاً پهن، گردنی بلند و سیبلی دراز و ریشی کوتاه توصیف کرده‌اند به قول طبری «قباد سخت نیکوروی بود و هر که او را بدیدی بدانست که ملک‌زاده است» (رضوانی و ملک‌زاده، 1349: 67).

در کتاب *کوروش نامه* در وصف کوروش چنین آمده است: «کوروش بنا به سروده‌ها طفلی بود به‌غایت زیبا، صاحب خصلتی نیکو و خلقی شریف و با رأفت، دوست و هواخواه مطالعه و تحصیل و عاشق افتخار و پیروزی. تا جایی که هر گونه سختی و مشقت را بر خود تحمل می‌کرد تا اینکه موردستایش اقران قرار گیرد این است که کوروش به فطرت نیک و زیبایی اندام در ایران باستان شایع است» (گزنفون، 1380: 7).

ج - هژمونی یا سلطه: در تحلیل گفتمان، عناصر هژمونیک و روابط خصمانه و متقابل شده که موجب معنادار کردن دال‌های شناور می‌شود، مثلاً در گفتمان ایران باستان از ارتش و روحانیت و حتی بوروکراسی می‌توان به‌عنوان عناصر هژمونیک یاد کرد. هژمونی از منظر غیریت‌سازی به تعیین هویت می‌رسد.

اقتدار و شجاعت

هویت هژمونیک که در گفتمان ایران باستان به شاه داده می‌شود در درون یک مفهوم به نام «اقتدار و شجاعت شاه» صورت‌بندی شده است لذا رفتارهای مقتدرانه شاه برای شکل‌گیری یا انحلال این قدرت هژمونیک اهمیت دارد.

چهارمین استادی که به شاهزاده در ایران تعلیم می‌دهد دلیرترین استاد است که باید شجاعت را به او بیاموزد. در ایران باستان هرگاه قدرت آمریت شاه رو به ضعف می‌نهاد بلافاصله با خطر خلع از سلطنت روبرو می‌شد؛ لذا ویژگی اقتدار، شجاعت و آمریت ضامن حفظ شهریاری است. به این سبب که او به بیان کارهای نمایان خود و شرح وقایع سرکوب شورشیان می‌پردازد در واقع به رخ کشیدن آمریت و اقتدار خود است (رضایی‌راد، 1379: 296). آنچه بقای شهریاری را تضمین می‌کند اقتدار و آمریت است. در حقیقت اصلی‌ترین بنیان حکومت در ایران باستان قدرت است؛ بنابراین کسب دلیری و فنون حکومت و اقتدار باعث گسترده شدن دامنه شهر آرمانی یا آرمان‌شهر در اندیشه ایران باستان است.

شاهان نامقدر همچون داریوش سوم، اردوان، قباد و یزدگرد سوم کشور را در مقابل بیگانگان وامی‌نهادند درحالی که شاهان مقتدری همچون داریوش و اردشیر قادر به

کشورگشایی و اعاده نظم هستند. داریوش در کتیبه نقش رستم به شرح کشورهای تحت سلطه خود می‌پردازد: «به خواست اهورامزدا کشورهایی که من از پارس گرفتم بر آنها حکمرانی کردم، به من باج دادند. آنچه از طرف من به آنها گفته شد آن را کردند قانون من این است که ایشان را باید نگاه داشت...» (رضایی راد، 1379: 296). در عبارت دیگری از اقتدار خود می‌گوید: «به خواست اورمزد و من، داریوش شاه از دیگری نمی‌ترسد» (مجتبایی، 1353: 37). کوروش نیز خود را شاه جهان، شاه قدرتمند، شاه بابل، سومر و شاه عالم می‌خواند شاهان ساسانی همواره خود را شاه ایران و انیران (خارج از ایران) می‌خواندند که چیزی جز توصیف اقتدار خود نبود (رضایی راد، 1379: 297)؛ بنابراین در تاریخ ایران باستان بزرگی و نیرومندی دولت‌ها را با اقتدار شاهان توصیف می‌کردند. ابن خلدون دولت ساسانی را یکی از بزرگ‌ترین دولت‌ها در میان نوع بشر و نیرومندترین آنها می‌داند. به گفته او اردشیر بر بلاد بسیاری دست افکنده بود لذا او را درازدست می‌خواند (ابن خلدون، 1375: 193). چنین شاهانی قادر به گسترش و تحقق آرمان شهری در ایران باستان هستند تا بر شوکت و شکوه سلطنت خود بیفزایند.

پوررضا نیز در کتاب *تاریخ تمدن و فرهنگ ایران باستان*، به نقش شاهان مقتدر در توسعه قلمرو سرزمینی و برقراری نظام تشکیلاتی منسجم اشاره کرده و تمدن‌های ایران باستان از جمله تمدن هخامنشی را مدیون قدرت نظامی، سیاستی درست و اقتدار حکومت مرکزی و شخص شاه بیان کرده است که در صورت فقدان این ویژگی‌ها اقتدار شاهان در تمثیت امور کشور از بین می‌رفت (پوررضا، 1385: 171-170). اقتدار بیان شده برای کشورداری، سرلوحه اندیشه سیاسی ایران باستان در هویت بخشی به شاه محسوب می‌شود و فقدان آن باعث تباه شدن هویت شاه خواهد شد.

بنابراین در گفتمان شاهی در ایران باستان، نشانه‌های آمریت، کسب دلیری و فنون حکومت‌داری با مفهوم اقتدار مفصل‌بندی شده تا قدرت هژمونیک خود را بیان کرده و شاه را از سایر مردم و طبقات متمایز نماید و به مثابه عنصری هژمونیک، عاملیت اجتماعی شاه را تثبیت و غیریت‌سازی می‌نماید.

دین‌داری و پرهیزکاری شاه (توأم بودن دین با سیاست)

یکی از مظاهر قطعی هویت شاهی در گفتمان ایران باستان پرهیزکاری، زهد و دین‌داری است. سومین استادی که در آرمان‌شهر و اندیشه سیاسی ایران باستان به شاهزادگان آموزش می‌دهد استادی است که به شاه می‌آموزد تا بر نفس خویش مسلط بوده و از شهوات دوری گزیده و اخلاق را بر سرشت خود حاکم نماید.

در اندیشه سیاسی ایران باستان، هویت شاهی آرمانی وقتی تحقق می‌یافت که با دین و حکمت توأم باشد. چنین شاهی از تائید ایزدی بهره‌مند بوده و در نبرد با نیروهای اهریمن (دروغ) کامیاب خواهد شد.

مجتبایی در کتاب *شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، بهترین و کامل‌ترین حکومت را در ادبیات ایران باستان در توأم بودن دین و دولت و فرمانروا بودن شهریار دینیار بیان کرده است.

چون بردین کند شهریار آفرین برادر شود پادشاهی و دین
 نه بی تخت شاهی بود دین به پای نه بی دین بود شهریاری بجای
 دو بنیاد یک بر دگر بافته برآورده پیش خرد تافته
 چنان دین و شاهی به یکدیگرند توگویی که در زیر یک چادرند
 چو دین را بود پادشاه پاسبان تو این هردو را جز برادر مخوان (فردوسی، 1382: 653).

«در آئین بهی، شاهی دین است و دین شاهی است. بزرگی شاهی در بندگی دین مزدایی است و بزرگی دین مزدایی در شاهی. برازندگی و بهبود آفریدگان در آن است که با یکی شدن شاهی و بهدینی، شاهی راستین پدید آید و شاهی راستین با دین بهی یکی شود» (مجتبایی، 1353: 98).

در شاهنامه فردوسی، مقام شاهی به پیغمبری تشبیه و با آن یکی دانسته شده است. چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری (فردوسی، 1382: 674). در جای دیگری هماهنگی شاهان ایران باستان را با عالم الهی و پیام‌های ایزدی بیان نموده و جمشید را هم شهریار و هم دین‌یار معرفی می‌کند. منم گفت با فره ایزدی همم شهریاری هم موبدی بدان را زبد دست کوته کنم روان را سوی روشنی ره کنم (فردوسی، 1382: 9).

مجتبایی نقل می‌کند هنگامی که کیخسرو تخت شاهی را ترک می‌گفت او را چنین می‌خواندند:

همه پیش یزدان ستایش کنیم به آتشکده در نیایش کنیم
مگر پاک یزدان ببخشد به ما دل موبدت بر درخشد به ما (مجتبایی، 1353: 99).

همچنین خسرو پرویز شاه ایران را هم شاه وهم موبد می‌خواندند:
که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر بر زمین سایه ایزدی (مجتبایی، 1353: 100).

توأم بودن حکومت و دین در اندیشه سیاسی ایران باستان به این معنی است که شاه باید ضمن پایبند بودن به دین، آن را در روی زمین بگستراند. در نامه تنسر به گشنسپ نیز چنین آمده است: «بدان که دین و حکومت برادران همزادند هیچ کدام از اینان بدون کمک دیگر قوام ندارد به راستی که دین اساس پادشاهی است و حکومت پس از دین، نگهبان است حکومت ناچار است که اساس داشته باشد و دین نیز ناچار است که محافظ داشته باشد به راستی آنچه محافظ نداشته باشد ضایع و آنچه اساس نداشته باشد ویران خواهد شد» (تنسر، 1354: 8).

د- عاملیت یا کارگزار اجتماعی: موضوع عاملیت و فاعلیت اجتماعی شاه در ایران باستان در قالب تحلیل گفتمان از اهمیت بالایی برخوردار است که با این نشانه‌ها بررسی می‌شود.

نژاد

نژاد پس از فر، برای هویت بخش به شاه دال اصلی است. در ایران باستان تنها کسی می‌تواند به شهریاری برسد که از تخمه شاهان باشد این امر از سوی همگان پذیرفته شده است؛ لذا در بسیاری مواقع پهلوانان و بزرگان به جای داعیه سلطنت، پاسدار حریم آن بودند، زیرا به تفکیک پایگاه پهلوانی و شهریاری کاملاً واقف و مؤمن‌اند (رضایی راد، 1379: 287).

داریوش می‌گوید: «پدر من ویشناسب، پدر ویشناسب ارشام، پدر ارشام آریا رمنه، پدر آریا رمنه چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش بود». داریوش نیز گوید: «بدین جهت، ما هخامنشی خوانده می‌شویم که از دیرگاهان اصیل هستیم از دیرگاهان تخمه ما شاهان بودند» (رضایی راد، 1379: 285).

در بخش بیستم بندهش، درباره تخمه و پیوند شاهان به تفصیل سخن به میان رفته است، مثلاً درباره تبار اردشیر آمده است: «اردشیر بابکان که او را مادردخت (بابک است، پدر) ساسان، پسر به آفرید، پسر زریر، پسر ساسان، پسر اردشیر است که بهمن پسر اسفندیار خوانده شد» (دادگی، 1385: 151).

حفظ نژاد و تبار شاهی به عنوان دال شناور برای شاهان تولید هویت کرده و عامل ثبات و غیرسازی با سایر طبقات اجتماعی و مردم در تمام مراتب بوده است. چنان که در نامه تنسر به گشنسپ این عامل (حفظ نژاد) به وضوح گفته شده است. تنسر از قول اردشیر به گشنسپ می گوید: «و من بازداشتم از آن که هیچ مردم زاده (اصیل و بزرگ زاده) زن عامه نخواهد تا نسب محصور ماند و هر که خواهد میراث بر آن حرام کردم» (تنسر، 1354: 20).

نژادگی یکی از با اهمیت ترین الزامات شاه ایرانی است و دارای سه معنی است:

- 1- به معنی داشتن تخمه شاهی است؛
- 2- به معنی ایرانی بودن است. نژادگی شاه خودبه خود، ضرورت نجابت و آزادگی او را برآورده می سازد؛
- 3- به معنی تن و جسم سالم است زیرا سلامت موهبتی اهورایی است (رضایی راد، 1379: 291).

عدالت و راستی

مفهوم عدالت در نزد ایرانیان و اندیشه سیاسی ایران فضیلت بوده و جایگاه رفیعی دارد. دومین استادی که به تعلیم و تربیت شاهزادگان مشغول است کسی است که به او دادورزی و عدالت می آموزد و او را با راست گویی و راست کرداری آشنا می نماید. رضایی راد در کتاب *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی* دومین صفت از صفات آرمانی که هویت بخش شاه است را عدالت می داند. در مروج الذهب از قول اردشیر آمده است که: «شاه باید داد بسیار کند که داد مایه همه خوبی هاست و مانع زوال و پراکنندگی ملک است و نخستین آثار زوال این است که داد نماند» (رضایی راد، 1379: 302).

اردشیر بابکان پادشاهان جانشین خود را به کوشش در بازگرداندن طبقات مردم به مواضع اصلی و مستقر ساختن افراد هر طبقه در صنف خویش سفارش می کند و شاهان نباید از آن چشم پوشند. در نامه تنسر به گشنسپ نیز حفظ سلسله مراتب به عنوان قوانین

ثابت الهی اصلی‌ترین جلوه عدالت شاه شمرده شده است. «آنچه شاهنشاه فرمود از مشغول گردانیدن مردم به کارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان است» (تنسر، 1354: 15).

عدالت شاه در ایران باستان با دو مفهوم مفصل‌بندی شده است مفهوم اولی به معنای نظام و آیینی که سراسر عالم هستی را به هم پیوند می‌داده و بر همه امور کلی و جزئی و اشیاء خرد و بزرگ حاکم بوده است که آن را اشه (arta) می‌نامیدند و مفهوم دوم به معنای راستی و درستی است اندیشه و گفتار و کردار راست آن است که با این آیین و نظام هماهنگ باشد که آنگاه بی‌زوال بوده و پس از مرگ نیز به راستی (artavan) خواهد پیوست؛ لذا شاه غیر عادل آن است که با دروغ همراه و قرین باشد (مجتبایی، 1353: 33-30).

داریوش از عدالت و راست‌گرایی خود چنین می‌گوید: «داریوش شاه گوید، تو که از این پس شاه خواهی بود از دروغ سخت پرهیز. مرد دروغ‌گرا را نیک گوشمال کن، اگر چنین می‌اندیشی، کشور من در امان باشد، از این روی اورمزد (اهورامزدا) مرا یاری کرد و خدایان دیگر که هستند که بدکردار نبودم، دروغ‌گرا نبودم، خطا کار نبودم نه من و نه تخمه من. به راستی (عدالت) رفتار کردم نه به ناتوان، نه به توانا بد کردم. آنچه راست است آن خواست من است مرد دروغ‌گرا را دوست نیستم» (مجتبایی، 1353: 34-33).

مجتبایی می‌نویسد در نظر مردم ایران باستان ریزش باران و فراخی نعمت و آبادانی شهر و کشور به عدالت و دین‌داری شاه وابسته است. در دین‌کرت شاه عادل آورنده باران خوانده شده و در شاهنامه فردوسی فریدون به باران تشبیه شده است:

خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد

ببالید برسان سرو سهی همی تافت زو فر شاهنشهی

جهانجوی با فر جمشید بد به کردار تابنده خورشید بود

جهان را چو باران به بایستگی روان را چو دانش به شایستگی

بسر برهمی گشت گردان سپهر شده رام با آفریدون به مهر (فردوسی، 1382: 17).

عدالت به عنوان یکی از صفات و مؤلفه‌های شاهی به شاه هویت مشخصی می‌دهد. هویت شاه به عنوان عاملیت اجتماعی به واسطه گفتار و عمل او در حوزه گفتمانی ایران باستان در درون جامعه مفصل‌بندی و شناسانده می‌شود.

خرد و عقلانیت

خرد در کنار هنر (تعلیم و تربیت)، گوهر (فره) و نژاد برتر بوده و اولی بر آن‌ها بیان شده است. خرد نزد ایرانیان باستان آن قدر مهم است که اساس خلقت را به خرد غریزی اهورامزدا نسبت داده‌اند، به طوری که خرد مزدایی یکی از نشانه‌ها و برجستگی‌های گفتمان شاهی در ایران باستان است، چنانچه در مینوی خرد شرح آن بیان شده است: «از همه نیکی‌ها خرد بهتر است زیرا که گیتی را به نیروی خرد می‌توان اداره کرد و مینو را به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد و اورمزد آفریدگان گیتی را به نیروی خرد آفریده است و اداره گیتی و مینو به خرد است» (مینوی خرد، 1354: 4). در جای دیگری نیز بهره شاهان از بهشت را ریشه در خرد می‌داند، هر انسانی که از خرد بهره‌وری بیشتری دارد بهره‌اش از بهشت بیشتر است و نیز گشتاسب و زرتشت و کیومرث و دیگر کسانی که بهره‌شان از بهشت بیشتر است به سبب خرد بیشتر آنان است و جم و فریدون و کاووس که نسبت به خدای خویش ناسپاس بودند به سبب بهره کمشان از خرد بود (مینوی خرد، 1354: 74).

شاید بتوان گفت خرد و عقلانیت زیربنایی‌ترین عنصر هویتی شاه در گفتمان ایران باستان است چنانچه فردوسی پایه سه و پیکر دیگری (فره، نژاد، هنر) را خرد دانسته که بدون آن سه مؤلفه دیگر شاهی به تنهایی کفایت نمی‌کند. در واقع آن سه شرط لازم بوده ولی کافی نیستند. چون شناخت نیک و بد که از ضروریات نظام شاهی در ایران باستان است توسط خرد امکان‌پذیر است و آن سه عامل نقش ممیزی ندارند.

هنر با نژاد است و با گوهر است سه چیز است و هر سه به بند اندرست

هنر کی بود تا نباشد گهر نژاده بسی دیده‌ای بی‌هنر

گهر آنک از فر یزدان بود نیازد به بد دست و بد نشود

نژاد آنک باشد ز تخم پدر سزد کاید از تخم پاکیزه بر

.....

چو هر سه بیابی خرد بایدت شناسنده نیک و بد بایدت

چو این چار با یک تن آید به هم بر آساید از آز و ز رنج و غم

مگر مرگ خود چاره نیست وزین بدتر از بخت پتیاره نیست (فردوسی، 1382: 250-

در شاهنامه نیز بسیاری از شاهان ایرانی خردمند معرفی شده‌اند و پادشاهان نماد خرد به شمار می‌روند.

فزون از خرد نیست اندر جهان فروزنده کهتران و مهان
همان کس که او شاد شد از خرد جهان را به کردار بد نسپرد

.....

خرد افسر شه‌یاران بود همان زینت نامداران بود

بداند بد و نیک‌مرد خرد بکوشد ز نیک و بیچند زبد (فردوسی، 1382: 295).

بنابراین خرد دال بسیار مهم در گفتمان شاهی به‌عنوان عنصر هویتی و عاملیت شاهان محسوب می‌شود.

نتیجه

در این مقاله تحلیل هویت شاهی در ایران باستان با رویکرد گفتمانی و صورت‌بندی دال‌ها و نشانه‌ها با بداعت خاصی صورت گرفت تا با ارائه تصویر گفتمانی هویت شاه در ایران باستان از راه بازنمایی دال مرکزی و استناد دال‌های شناور به دال مرکزی، بررسی و تبیین شود. این نوشتار با این مدعا که گفتمان شاهی در ایران باستان، گفتمان مسلط بوده و در پی معنا دادن به جامعه آن زمان است، هویت شاه را شامل مجموعه‌ای از دال‌ها و نشانه‌هایی می‌داند که در صدد مهندسی شاکله و چارچوب اندیشه سیاسی در ایران باستان است.

هویت شاهی در ایران باستان، علاوه بر بیان چهار دال شناور شامل: فر (گوهر)، نژاد، هنر (تعلیم و تربیت) و خرد که با عنوان الزامات شاهی از آن نام برده شد از دال‌های شناور دیگری از قبیل اقتدار و قدرت آمریت، دین‌داری و عدالت به‌عنوان صفات شاه استفاده شد. این الزامات و صفات به‌عنوان دال‌های شناور هویت شاهی، کسی را شایسته حکومت می‌داند که بهترین باشد تا بتواند به دال مرکزی یعنی نماینده خدایان در روی زمین معنا و اعتبار دهد. بروز و تحقق این شایستگی‌ها و بایستگی‌ها در شاه در کنار دال‌های دیگری مثل، آراستگی فردی و صلابت جسمی و خویش‌کاری در میان سایر طبقات به‌مثابه هویت در چارچوب اندیشه سیاسی ایران شهری، می‌تواند تجلی چنین شاهی به‌عنوان ایجاد‌کننده

جامعه آرمانی تلقی شود و از سقوط شاه آرمانی به واسطه استبداد و ظلم و ستم ممانعت به عمل آورد.

نکته قابل توجه این است که تلاش برای معنادهی به دال‌های شناور بر پایه عنصر هژمونی به عاملیت و کارگزار بودن شاه در اندیشه ایران باستان معطوف بوده و منطبق بر مسلط شدن گفتمان هویت شاه در آرمان‌شهر ایرانی است.

مهرداد بهار نیز در پاره نخست و دوم پژوهشی در اساطیر ایران ویژگی شاهان در بین‌النهرین را چنین بیان می‌دارد:

- شاه برگزیده خدایان بود نه مردم؛ زیرا سلطنت امری آسمانی به شمار می‌آمد
- شاه دارای تقدسی بود که او را از مردم عادی متمایز و ممتاز می‌کرد
- شاه در جامعه رابط میان مردم و خدایان به شمار می‌رفت
- شاه در برابر خدا مسئول بود؛ لذا خود را دارای قدر مطلق می‌دانست
- سعادت جامعه، برکت در تولید و پیروزی در جنگ متکی به شخص شاه بود اگر شاه وظایف خود را به درستی انجام نمی‌داد برکت و پیروزی از جامعه می‌رفت.
- تنظیم نظام آبیاری و تقسیم آب و نظارت بر ترعه‌ها (نهر بزرگ) بر عهده او بود.
- شاه چوپان مردم محسوب می‌شد.
- او فوق طبقات قرار داشت و می‌بایستی عدالت را در میان طبقات برتر و فروتر برقرار می‌کرد.

- ساختن معابد یا بازسازی آنها بر عهده شاه بود (بهار، 1375: 502).
بر اساس آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که کارویژه شاهان در ایران باستان که موجبات هویت بخشی آنان را فراهم کرده و به عنوان شاخص‌های هویت شاه محسوب می‌شد عبارت‌اند از:

اندیشه شاهی وجه غالب تفکر سیاسی ایرانیان باستان بوده و بر اساس این تفکر زمین و آسمان و مردمان آفریده اهورامزدا است و اداره آنها نیز به وسیله برگزیده او یعنی شاه زمینی انجام می‌گیرد و شاه نماینده خدا در روی زمین است. از این رو اولین اصل در تفکر سیاسی آنها برگزیده بودن پادشاهان از سوی اهورامزدا به عنوان دال مرکزی هویت شاهی بوده و همواره شاهان آن دوران به این نکته تأکید داشته‌اند که اهورامزدا آنها را شاه کرده تا به امور این جهانی سامان دهند.

عنصر بعدی در اندیشه شاهی ایران باستان تأکید بر الزامات و صفات شاهی به‌عنوان دال‌های شناور و نشانه‌های هویت یعنی داشتن فره ایزدی، تعلیم و تربیت جسمی و روحی، ورزشدگی و توانمندی و آراستگی، تأیید الهی به‌واسطه دوری او از ظلم و ستم و بی‌عدالتی، خویش‌کاری و تلاش در جهت انجام وظایف شاهی، اقتدار و شجاعت و نترسی، دین‌داری و دوست داشتن راستی و درستی، عدالت و داد‌گری، وفاداری و خویش‌داری، داشتن نژاد و نسب شاهی و بصیرت و خردورزی و عقلانیت بوده است تا او بتواند نظام زندگی مردمان را سامان دهد و خوشی را برای مردم فراهم ساخته و هماهنگی نظام این جهانی و نظام کیهانی را حفظ نماید. بر اساس این اندیشه، شاه مرکزی‌ترین عنصر قدرت بوده و دیگر مقامات وظایف سیاسی و اداری متعددی را بر عهده داشته‌اند که تحت فرمان شاه انجام می‌دادند. در اندیشه ایرانیان برای اینکه نظم عالم انسانی با نظم کیهانی قرین باشد، باید شاهی آرمانی بر آن فرمانروایی کند. شاه آرمانی است که می‌تواند نظم زمینی را با نظم کیهانی تطبیق دهد و جامعه زمینی را به جلوه‌ای از آرمان‌شهر تبدیل کند؛ بنابراین به اعتقاد ایرانیان، این شاهی بر کسی روا بوده که بهتر سلطنت کند.

منابع

- ابن خلدون، (1375)، مقدمه تاریخ ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج 1، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- الطائی، علی، (1382)، بحران هویت قومی در ایران، چاپ دوم، تهران: نشر شادگان.
- افروغ، عماد، (1380)، هویت ایرانی، چاپ اول، تهران: بقعه.
- اکبری، محمدعلی، (1384)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهار، مهرداد، (1375)، پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست و دویم، چاپ دوم، تهران: نشر آگه.
- پوررضا، رسول، (1385)، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران باستان، چاپ اول، تهران: مؤلف.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، (1388)، تاریخ ایران قدیم از آغاز تا انقراض ساسانیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات دبیر.
- تنسر، (1354)، نامه تنسر به گشنسپ، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- جنکینز، ریچارد، (1381)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، چاپ اول، تهران: شیرازه.
- دادگی، فرنیخ، (1385)، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.
- دوستخواه، جلیل، (1366)، اوستا: نامه مینوی آیین زرتشت، از گزارش استاد ابراهیم پورداود، چاپ ششم، تهران: انتشارات مروارید.
- دهخدا، علی اکبر، (1377)، لغت نامه دهخدا، دوره 15 جلدی، چاپ دوم (دوره جدید)، تهران: دانشگاه تهران.
- رجایی، فرهنگ، (1372)، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، چاپ اول، تهران: نشر قومس.

- رضایی راد، محمد، (1379)، *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- رضوانی، محمد اسماعیل و ملک‌زاده بیانی، بانو، (1349)، *سیمای شاهان و نام‌آوران ایران باستان*، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- زهیری، علیرضا، (1389)، *جمهوری اسلامی و مسئله هویت ملی*، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- سموئیل، ک.ادی، (1381)، *آیین شهریاری در شرق*، مترجم فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- علیخانی، علی‌اکبر، (1386)، *هویت در ایران*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی فرهنگ و مطالعات اجتماعی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (1382)، *شاهنامه فردوسی*، چاپ اول، تهران: پیک فرهنگ.
- فوزی توپسرکانی، یحیی، (1385)، *امام خمینی و هویت ملی*، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کریستین سن، آرتور، (1350)، *کارنامه شاهان در روایت ایران باستان*، ترجمه امیرباقرخانی و بهمن ساکاراتی، چاپ اول: تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
- کریستین سن، آرتور، (1317)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.
- گزنفون، (1380)، *کوروش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گلمحمدی، احمد، (1381)، *جهانی‌شدن و فرهنگ هویت*، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی، (1387)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- ماتیکان، یوشت فریان، (1365)، *ترجمه محمود جعفری*، چاپ اول، تهران: انتشارات فروهر.
- مارش، دیوید و جری استوکر، (1384)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.

- مجتبایی، فتح‌اله، (1353)، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، چاپ اول، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- معین محمد، (1386)، فرهنگ معین (چهارجلدی فارسی)، چاپ بیست و چهارم، تهران: امیر کبیر.
- منوچهری، عباس، (1390)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، چاپ سوم، تهران: سمت.
- منصور نژاد، محمد، (1385)، دکتر جواد طباطبایی و هویت ایرانی، اسلامی و غربی، چاپ اول، تهران: انتشارات جوان پویا.
- منصور نژاد، محمد، (1385)، دین و هویت، چاپ اول، تهران: انتشارات تمدن اسلامی.
- مینوی خرد، (1354)، ترجمه احمد تفضلی، چاپ اول، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مورن، ادگار، (1382)، هویت، ترجمه امیر نیک‌پی و فائزه محمدی، چاپ اول، تهران: قصیده‌سرا.
- هوارث، دیوید، (1377)، مقاله: نظریه گفتمان، فصلنامه علوم سیاسی، ترجمه علی اصغر سلطانی، سال اول، شماره 2، دانشگاه باقرالعلوم.